

خودکشی فرزند. آوید گودرزی

۱۹۱ توماس مان پس از نامه نگاری فراوان و پایان نگارش کتاب دکتر فاستوس احساس افسردگی می کرد و در هفتم اکتبر ۱۹۴۷ چهار دلیل برای این احساس خود بیان داشت؛ سفرش به اروپا او را مشوش کرده بود، بی صبرانه در انتظار میزان استقبال از کتابش بود که در هفدهم اکتبر در استکهلم منتشر می شد، از محدودیتهایی نیز که برای سوسیالیست ها پیش آورده بودند نگران بود، تحولات سیاسی آمریکانیز آزارش می داد و در انتظار خبری از روزنامه دیل پرس^۱ بود تا بر اساس موافقت قبلی مجموعه آثار گوته را با همکاری کلاوس منتشر سازد.

نگران آلمان هم بود. آکساندر فری^۲ فهرست اسامی هشتاد و هشت نویسنده ای را منتشر کرده بود که سوگند وفاداری به هیتلر یاد کرده بودند و در آن بین نام هانس لودویگ هلد^۳، رئیس کتابخانه شهرداری هم به چشم می خورد و از این رو احساس توماس مان به آلمان آمیزه ای از احساس همدردی و هراس همراه با سوءظن بود. گاهی نیز به تحقیر مردم خود می پرداخت. برای مثال زمانی گفته بود که سه چهارم آلمانی ها دیوانه اند، هر چند خود نیز اعتقاد داشت که «مردم از هیتلر هیچ شکایتی نداشتند، جز

آنکه او در جنگ شکست خورده بود. «همچنین عقیده داشت که اگر آلمان تا پنجاه سال بعد بار دیگر به قدرت برسد شوروی را از نقشه اروپا محو خواهد کرد. زمانی هانس بوست^۴ نویسنده آلمانی در مصاحبه اش گفته بود که تنها حکومت مناسب برای آلمان حکومت نازی هاست. توماس مان با او هم عقیده بود و می گفت: «فکر می کنم در این مورد حق با اوست.»

ایالات متحده نیز که زمانی سرپناهی برای تمامی آزادیخواهان بود، در آن زمان شباهت فراوانی به اواخر دوره جمهوری وایمار^۵ داشت. هانس آیزلر^۶ را در دوم اکتبر دستگیر و تهدید به اخراج از آمریکا کردند. غرق در تشویش و آشفتگی و با حسی از ایتثار توماس مان به این فکر افتاد تا مقاله ای با الهام از متهم می کنم امیل زولا بنویسد، ولی آدورنو^۷ او را از این فکر منصرف کرد. هفته بعد آیزلر را برای شام دعوت کردند. آیزلر به نظر آورده می آمد ولی آمریکا در تهیه و تکمیل پرسشنامه درخواست تابعیت از چکوسلواکی به او کمک کرد. در همان زمان اینشتین، چاپلین، توماس مان و هاینریش مان می خواستند درخواستی بنویسند و در آن بخواهند که به آیزلر اجازه داده شود تا به اختیار خود آمریکا را ترک کند و او را اخراج نکنند. توماس با دیدن گزارش دادگاه آیزلر دریافت که برای شهود و متهمان هیچ حقی قایل نشده اند و در تهیه برنامه ای رادیویی با عنوان «هالیوود مبارزه می کند» نیز مشارکت کرد. او بسیاری از فیلم های هالیوود را دیده و گفته بود که اگر هواداری از کمونیسم در آنها مطرح شده باشد، بسیار پنهان و مخفیانه است. در آلمان با تبعیض، تفتیش عقاید سیاسی و سلب امنیت حقوقی آشنا شده بود و تمامی این بی عدالتی ها را با عنوان وضعیت اضطراری توجیه می کردند، وضعیتی که حاصل آن فاشیزم بود و در نهایت این یک نیز به جنگ ختم می شد.

پس از انتظار لبریز از هیجان نسبت به بازتاب انتشار کتاب دکتر فاوستوس با دیدن مقاله

کلاس مان، ۱۹۲۴.

ماکس ریشتر^۸ در روزنامه دی تات^۹ زوربخ بسیار خوشحال شد. ریشتر در این مقاله با شور و حالی فراوان نوشته بود که «این اثر در جهان بی نظیر است.» مان در نامه ای به ریشتر اعتراف کرد که با خواندن مقاله او اشک شوق از چشمانش سرازیر شده است. از تعریف و تمجید رسمی در این مقاله تا حدودی ناراحت شده بود، هر چند آن را



تسلوی بخش خاطر خود می دانست. عقیده داشت که دکتر فاستوس بهترین اثر او نیست، بلکه بهترین شیوه بیان در میان آثار او را دارد، «زیرا حاصل و چکیده توانایی و استعداد و دانش من است. این کتاب بهترین، خصوصی ترین و پرشورترین اثری است که تاکنون نوشته ام و از سایر آثارم بیشتر نیروی مرا مصروف خود ساخته و در اعماق روح آشیانه کرده است.» در اوایل ماه دسامبر ده هزار جلد از این کتاب در خارج از آلمان به فروش رسید.

۱۹۳

حین گردآوری گزیده آثار گوته برای روزنامه دیل پرس متن هایی را برای ترجمه می فرستاد و در زمان نگارش مقدمه این مجموعه در فکر آثار بعدی خود بود. به ذهنش رسید کاری را که مدتها پیش به آن فکر کرده بود، دوباره شروع و نمایشنامه سال ۱۹۳۴ کوکتوبا عنوان ماشین جهنمی را ترجمه کند. ولی کوکتوبا کلاوس دوست بود و خواسته بود که یکی از نمایشنامه های مان را به فرانسه برگرداند. توماس مان نامه ای به کوکتو نوشت و در آن عنوان داشت که به نمایشنامه سال ۱۹۳۴ او بسیار علاقه مند است و وانمود کرد که می خواهد به پسرش در ترجمه این اثر کمک کند. اما ماشین جهنمی در واقع تکراری از تراژدی او دیوس بود و توماس مان می خواست پس از نگارش دکتر فاستوس اثری طنز به رشته تحریر درآورد. از هرمان هسه در ماه نوامبر همان سال پرسیده بود: «اگر در این سن و سال پیری به فکر تبدیل داستان فلیکس کرون به رمانی به مفهوم واقعی پیکار سک باشم، چه نظری داری؟»

ظاهراً انتشار گزیده آثار گوته به زبان انگلیسی فکر خوبی بود، ولی کلاوس در این کار همکاری لازم را نمی کرد. توماس که کمتر اشعار انگلیسی می خواند نمی توانست در مورد ترجمه اظهار نظر کند.

کلاوس و خواهرش اریکا.



شنبه شب، دهم ژوئیه، کلاوس اقدام به خودکشی کرد. از اواخر ماه می او تنها در یک آپارتمان اجاره ای در سانتامونیکا زندگی می کرد. او را به بیمارستان منتقل کردند و به پدر و مادرش اطلاع دادند. در گزارش آمده بود که میچ پای خود را تیغ زده و مقداری قرص خواب آور هم خورده است. بعد با باز گذاشتن شیر

گاز انتظار پایان کار را می کشید. مادرش - کاتیا - بی اختیار گفته بود «پس چرا کار را درست و حسابی انجام نداده است؟» به هر حال کاتیا تنها به بیمارستان رفت و توماس مان از دیدن پسرش امتناع کرد.

اریکا با خانواده و والتر زندگی می کرد و چهارشنبه ظهر با هارولد - دوست کلاوس - برای بردن لوازم شخصی برادرش به خانه آمدند. توماس مان پسرش را چنین توصیف کرد: «او یک کارگر خوش طینت است که باید زاری کند». بنابراین توماس نامه تسلیتی برای کلاوس نوشت و اریکا هم نقش منشی او را بازی کرد. اولین دیدار پدر و پسر پس از انتحار با سرزنش شروع شد و توماس گفت که کلاوس به مادرش آزار رسانده است.

کلاوس وقتی شنید پدر، کمتر از کاتیا، نگران وضع جسمی و روحی پسرش بوده رنج روحی اش مضاعف شد ولی چاره ای نبود دل پدر را اینچنین نمی توانست بدست بیاورد. توماس مان در نامه ای به آدورنو گله کرده بود که «دلیل ناهنجاری های کلاوس توجه بیش از حد مادر به فرزند است که پسر را لوس کرده... این انگیزه در او نهفته است و تمام شرایط موجود هم آن را تشدید می کند. تنها یک استثناء وجود دارد، یک علامت مثبت، که او می تواند علی رغم میلش روی خانه پدری حساب کند.»

یادآوری خودکشی کلارا، خواهر توماس مان، در سال ۱۹۱۰، عکس العملش را شدیدتر می کرد. توماس بیشتر عصبانی بود تا متعصب و در پیش دوستان علت خودکشی کلاوس را وضعیت نابسامان سیاسی دنیا مطرح می کرد.

کلاوس در ۱۱ سالگی نماینده ای با مضمون خودکشی یک دانش آموز نوشت، بچه زمانه، شرح حال زندگی خودش که آن را در ۲۶ سالگی چاپ کرد، در این نماینده به وضوح اشاره می کند که همواره به هر فکر شیرین و مهیب خود آزاری جذب می شود. مقاله ای در سال ۱۹۳۰ راجع به دوستی دو همسال می نویسد که چگونه ترجیح می دهند به زندگی خود خاتمه دهند تا راه مبارزه را در پیش گیرند.

در سال ۱۹۳۳ یکی از دوستانش خودکشی می کند و کلاوس می نویسد «مرگ که قبلاً بسیار بیگانه به نظر می رسید اکنون آشناتر به پیش می آید و دوست دوران کودکی مرا، خودسرانه به کامش می کشاند. انسان وقتی به سوی مرگ می رود، احساس امنیت می کند که دوستی در آن جا انتظار او را می کشد.» و در ژوئیه ۱۹۴۱ می نویسد «اگر من ارباب خود بودم، صد درصد خودم را می کشتم، وقتی زندگی این همه زجر آور است، چرا باید از مرگ هراسید؟»

در فوریه ۱۹۴۲ داوطلبانه به ارتش آمریکا پیوست و دلیل شرافت‌مندانه آن را افراط در خودآزاری ذکر کرد. گولو، برادرش، دلیل آن را فقط وسوسه خودکشی می‌دانست ولی تا ۱۹۴۸ چنین اتفاقی نیفتاد. او در مضیقه مالی بسر می‌برد و به مرض هولناک سوزاک هم مبتلا بود. سوزاک راه درمان و معالجه داشت، ولی تنها چیزی که راه علاجی برای آن نمی‌یافت کمبود محبت و عشقی بود که در رابطه پدر با خود حس می‌کرد. کلاوس زمانی حس می‌کرد که خودکشی او، مرگ اریکا را به دنبال خواهد داشت و با این تصور مرگ را به تأخیر می‌انداخت.

۱۹۵

اریکا دیگر وقت کمتری را با کلاوس می‌گذراند و بیشتر با توماس مان همراه سفرها و سخنرانی‌ها بود. توماس مان اگر دخترش، اریکا، به همراهش نبود، دل‌تنگی می‌کرد و ترجیح می‌داد در خانه باشد تا اریکا مثل یک منشی شرح حال او را بنویسد یا مثل پرستاری به او برسد. هیچ نمی‌توانست بفهمد که کلاوس از ندیدن خواهر رنج می‌برد.

به هر حال خودکشی ناموفق کلاوس، مانع از ادامه کارهای توماس مان نشد و با مراجعه به دفتر خاطرات پنجاه ساله، سراغ داستانی دیگر رفت. در همین روزها خبر خرید ۲۵۰ هزار نسخه از کتاب دکتر فاوستوس توسط انتشارات کویف رسید که دلیلش انتخاب این کتاب در کلوپ کتاب ماهانه ذکر شده بود.

کلاوس مان بعد از دو بار اقدام ناموفق در ۲۱ می ۱۹۴۹ در پاریس با تزریق مورفین خودکشی کرد. ♦♦♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* Thomas Mann (A Biography) / Ronald Hayman / Bloomsbury Publishing plc, 1995 / Part Five: Suicidal son.

1. Dial Press
2. Alexander Fry
3. Hans Ludwig Held
4. Hans Johst
5. Wimarer Republik
6. Hans Esler
7. Adorno
8. Max Rychner
9. Die Tat



پیشہ علم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی